

سه دلیل خیزش مردم عرب و نگاهی به بیانیه ۱ ماه مه سال ۱۳۹۰

به مناسبت ۱ ماه مه روز جهانی کارگر

مرجان افتخاری

مه ۲۰۱۱

برعکس سالهای گذشته، امسال در کشورهای عربی که کارگران و مردم آن برای "نان و آزادی" بپا خاسته اند ۱ ماه مه، باید حال و هوای دیگری داشته باشد. جنبشی که از تونس آغاز شد و بسرعت در منطقه شعله ور شد، با وجود تفاوتی در ساختار سیاسی و اجتماعی این کشورها، ولی شرایط زندگی مردم، بویژه کارگران و زحمتکشان بستر اصلی خیزش مردم در این منطقه حساس از جهان است. در اکثر این کشورها بویژه مصر، تونس، الجزایر، سوریه و یمن ۴۰٪ مردم زیر خط فقر زندگی میکنند، بیکاری در صد بالایی از کارگران، زنان و جوانان و در کنار آن گرانی، نداشتن امکانات اولیه زندگی، عدم دسترسی به امکانات درمانی، بهداشتی، آموزشی و بطور کلی حداقل های زندگی انسانی ترسیمی از شرایط اقتصادی و زندگی اکثریت مردم در این کشورها است.

سیاست نئولیبرالی خصوصی سازی که با سرعت بیشتری در نیمه اول دهه ۲۰۰۰ در سطح جهانی به اجراء در آمد، تاثیرات ویرانگری بر زندگی کارگران و اقشار متوسط این کشورها داشت. اخراج، کاهش سطح دستمزدها، استخدامهای قراردادی، افزایش ساعات کار، حذف بیمه های درمانی و اجتماعی، و بسیاری دیگر از امکاناتی که طبقه کارگر سالها برای بدست آوردن آنها مبارزه کرده بود، اکنون زیر فشار سرمایه و سرمایه داران همه را از دست میداد. گسترش حلبی آبادها، زاغه نشینی در اطراف شهرهای بزرگ، مهاجرت نیروی کار، افزایش نابهنجاریهای اجتماعی (قتل، دزدی، تکدی، اعتیاد و تن فروشی) همه بازتابی از وخامت شرایط زندگی میلیونها نفر انسان در این کشورها است

در این میان، بحران ساختاری نظام سرمایه داری که از اواخر سال ۲۰۰۸ آغاز شده، تهدیدی دیگری بر سفره خالی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا بود. دقیقاً به همین دلیل است که حتی بدون رهبری و سازماندهی، بدون هیچ بیانیه یا فراخوان مشخصی میلیونها نفر در تمام این کشورها در اعتراضات شرکت کردند. اعتراض به بیکاری، گرسنگی، فقر، تهیدستی و درماندگی. در واقع آنها به "من درد مشترکم مرا فریاد کن" پاسخ دادند.

دلایل خیزش در دنیای عرب

تمام رژیمهایی که در کشورهای عربی پس از سال ۱۹۵۰ یا از طریق کودتاهای نظامی یا با استقلال از کشورهای استعماری شکل گرفتند با ساختار قدرت سیاسی متفاوت، ولی "دیکتاتوری و استبداد" فصل مشترک همه آنها است.

در طول ۶۰ سال، مبارزه در مقابل اشغال سرزمینهای فلسطینی توسط اسرائیل به سیاست کلی همه این رژیمها تبدیل شد. بطوریکه مبارزه بر علیه اسرائیل اشغالگر و متجاوز، نه تنها باعث کشمکشها و جنگها بویژه در مصر (جنگ ۶ روزه در سال ۱۹۶۷ و جنگ کیپوردر سال ۱۹۷۳) و سوریه به استقرار حکومتهای نظامی "مشروعیت" داد، بلکه موضوع عرب و اسرائیل تبدیل به قطب بندی جهانی بین دو بلوک پر قدرت غرب و شرق و کمپهای فروش اسلحه شد. از طرف دیگر، گروه ها و جریانات واپس مانده و ارتجاعی اسلامی میدان مناسبی برای ترویج و تبلیغ نظرات عقب مانده خود که باز هم محور عرب-فلسطین و اسرائیل و همچنین ضد غربی (ضد مدرنیته) توانستند در بین توده های مردم و اتفاقاً طبقه کارگر و تهیدستان پایگاه های سیاسی-اجتماعی و فرهنگی ایجاد کنند. در همین راستا بقدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران که موضوع فلسطین-اسرائیل و ضد مدرنیته را در پوشش فریبکارانه ضد آمریکایی ادامه داد، با تشکیل جریان ارتجاعی حزب الله در لبنان و کمکهای مالی و نظامی به جهاد اسلامی، حماس و نیروهای تروریستی دیگر سیاست قطب بندی عرب-فلسطین و اسرائیل را در کشورهای عربی تقویت کرد.

اگر چه با قرار داد صلح کمپ دیوید بین مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۸ و قرارداد اسلو در سال ۱۹۹۳ بین عرفات و اسرائیل، تغییرات سیاسی و چرخش هائی در سیاست رژیمهای نظامی بوجود آورد، ولی با این وجود موضوع فلسطین-اسرائیل همچنان دستاویزی برای ادامه حکومتهای نظامی و همچنین تبلیغات سیاسی، ایدئولوژیکی و فرهنگی جریانات اسلامی باقی ماند. بالاخره سه موضوع مهم باعث شد تا سکوت و بی حرکتی ۶۰ ساله مردم در کشورهای عربی بطور باورنکردنی شکسته شود.

۱- بقدرت رسیدن حماس در انتخابات سال ۲۰۰۶، اختلافات سیاسی و درگیریهای نظامی بین الفتح و حماس، کشته شدن تعدادی زیادی در خیابانها، دستگیری و فرار بسیاری از مردم از نوار غزه، بی اعتباری سیاسی رهبری فلسطین (محمود عباس)، دو قسمتی شدن فلسطین (نواره غزه و ساحل غربی رود اردون) که تا همین امروز ادامه دارد، همه و همه باعث شد تا پس از سالهای طولانی، مردم کشورهای عربی نگاه دیگری به این موضوع داشته باشند.

اگر دقت کنیم، در نیمه اول ماه مارس در حالی که مردم درگیر مبارزات حق طلبانه خود بودند، یک گروه فلسطینی با بمب گذاری در شهر مرزی اسرائیل (هیچ گروهی این بمب گذاری را بعهد نگرقت) و سپس حمله اسرائیل تلاشی بود تا موضوع عرب-فلسطین و اسرائیل را که چند ماهی بود بکلی فراموش شده بود بار دیگر مطرح سازد و مبارزات مردم در کشورهای عربی برای خواستهای خود را به انحراف بکشانند. ولی مردم به پا خاسته با بی اعتنائی به این جریان به مبارزات خود ادامه دادند. این نظر به معنی آن نیست که مردم از خواسته های فلسطینیها و از ستمی که توسط دولت اسرائیل به آنها رفته و می رود روی گرداننده اند، ولی آنها از سیاست رژیمها نظامی، دستاویز و بهانه کردن گره کور فلسطین-اسرائیل برای سرکوب و خفه کردن آنها روی گرداننده اند.

۲- همانطور که در ابتدای مطلب به آن اشاره شد، وخامت شرایط عینی زندگی اکثریت مردم که دیگر توان و کشش سیاست ریاضت اقتصادی برای پر کردن حسابهای بانکی سران حکومت و صندوق بین المللی پول را نداشتند. برای طبقه کارگر و تهیدستان این منطقه بویژه مصر که یکبار در سال ۲۰۰۶ علیه افزایش قیمت نان و گرسنگی بپا خاسته بودند، ریاضت اقتصادی رژیمهای فساد سرمایه داری یعنی "مردن در سکوت".

۳- تفاوت دیدگاههای نسل گذشته و نسل امروز. تکنولوژی ارتباطات جمعی مدرن هر چند کنترل شده، به وسیله ای سریع برای تبادل نظر، آگاهی، انتشار اطلاعات و اخبار در سطحی گسترده تبدیل شده است. برای نسل جوان که ۶۰٪ جمعیت را در این کشورها تشکیل میدهد بویژه زنان آزادیخواهی و برابری طلبی جایگزین دگمهای مذهبی و افتخارات قدیمی ناسیونالیستی شده است. بی مورد نیست که در سالهای اخیر تعداد زیادی از روزنامه نگاران، نویسندگان، دانشجویان، وبلاگ نویسان، وکلا، کنشگران حقوق بشر و بطور کلی روشنفکران در زندانهای سوریه، مصر، الجزایر و تونس بودند و هستند. نمونه چنین تحولی را در ایران در دهه ۸۰ پس از سرکوب وحشیانه جنبش دانشجویی در تیر ماه ۷۸ شاهد هستیم. در اوئل این دهه، بار دیگر پس از دهه سیاه ۶۰، نه تنها چپ دانشجویی با نظرات جدید سر بر افراشت بلکه با طیف وسیعی از کنشگران سیاسی و اجتماعی آزادیخواه و برابری طلب روبرو هستیم، که مانند کشورهای نامبرده در بالا بسیاری در زندان هستند. آزادیخواهی بعلت سرکوب و حفقان در همه کشورهای منطقه و ایران همواره محور اصلی مبارزاتی بوده، ولی برای نسل جدید آزادی با برابری میتواند مفهوم واقعی داشته باشد.

اوضاع لیبی و دخالت نظامی امپریالیستها

سرعت حوادث در تونس و مصر و فراگیر شدن اعتراضات مردم، فرصت هر گونه واکنشی را از کشورهای امپریالیستی گرفت. بعلاوه که حرکت و مبارزات مردم خود بخودی و بدون دخالت گروه های نظامی، تروریستی و جریانات اسلامی بود. توده های مردم، کارگران، زنان، جوانان و تمام تهیدستان که برای "نان و آزادی" و یک زندگی انسانی میلیونی شده بودند هیچ بهانه ای بدست امپریالیستها برای دخالت نداد. اما کشورهای امپریالیستی فرصت از دست رفته در مصر و تونس را در لیبی و در کشورهای دیگر صادره کننده نفت و گاز که از نظر اقتصادی برای آنها حیاتی تر از دو کشور اول است جبران کردند.

در بین تمام رژیم‌های دیکتاتوری عقب مانده با ساختار سیاسی اجتماعی قبیله ای، طبایفه ای، لیبی ضعیف ترین حلقه برای دخالت کشورهای امپریالیستی بود. قذافی دیکتاتوری که حمایتی را در بین دیکتاتورهای دیگر عرب نداشت و "نظامی شدن سریع مبارزات مخالفان"، بهترین بهانه برای دخالت کشورهای امپریالیستی شد. در لیبی پس از چند گردهمایی و کشته شدن چندین نفر در خیابانها و نظامی شدن درگیریها باعث شد تا توده های مردم از میدان مبارزه کنار گذاشته شوند و مبارزات آنها عملا در گلوگاه خفه شود.

"شورای موقت نظامی" که از جنایتکاران سابق رژیم قذافی هستند رهبری باندهای نظامی که هویت آنها مشخص نیست را بدست گرفتند. در مقابل کشتار، فرار و مهاجرت گسترده مردم، "اتحادیه عرب و شورای نظامی جدید" از کشورهای امپریالیستی و سازمان ملل در خواست کمک کردند. این بار بر عکس حمله به عراق، ناتو با "مشروعیت" و به بهانه "دفاع از مردم" از ۱۹ ماه مارس وارد جنگی شده است که بدون مشکل امپریالیستها میتواند تا سالهای سال از تولید نفت، گاز و فروش اسلحه به این کشور استفاده کند. در ضمن، همین موضوع میتواند دست ناتو را برای دخالت در کشورهای دیگر منطقه و ایجاد پایگاههای نظامی در چند کشور دیگر را باز بگذارد. در حقیقت آنچه که در لیبی پیش می‌رود و "شورای موقت نظامی" که باز هم در کنفرانس قطر در ۱۳ مارس از ناتو تقاضای اسلحه کرده است، نه تنها جنبش "نان و آزادی" مردم را در نطفه خفه کرد بلکه از این پس سایه جنگ داخلی در این کشور که به ضرر طبقه کارگر، زحمتکشان و سایر اقشار اجتماعی، زنان، دانشجویان و روشنفکران است محتمل می‌کند. در ضمن فراموش نکنیم که ابتدای درگیریهای نظامی، تاثیر منفی چند روزه ای بر مبارزات مردم در یمن، سوریه و بحرین داشت.

در بین این کشورها، به جز مصر که اهمیت ژئوپلیتیکی آن مشخص است، سرنگونی دیکتاتوری بشر الاسد در سوریه که هم از نظر جنایات، کشتار و قتل عام هزاران زندانیان سیاسی در زندان مخوف پال میر (Palmyre) در سال ۱۹۸۰ شباهت بسیاری با رژیم جمهوری اسلامی دارد و هم از نظر سیاسی متحدین منطقه ای هستند، میتواند توازن سیاسی را بین ایران، لبنان، فلسطین، بحرین و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی تغییر دهد. بطور خلاصه آنچه که مشخص است مبارزات مردم در کشورهای عرب پس از ۶۰ سال سکوت در مقابل رژیمهای نظامی و مذهبی آغاز مبارزه ای طولانی و سخت برای یک زندگی بهتر است

مبارزات طبقه کارگر در ایران

فعالین سیاسی و کارگری از روند مبارزات و اعتراضات اقتصادی کارگران در مورد بیکاری، دستمزدهای پرداخت نشده، بسته شدن واحد های تولیدی، تفاوت سطح دستمزدها و نرخ تورم و همینطور تاثیر حذف یارانه ها بر زندگی این طبقه و سایر زحمتکشان و همچنین ضرورت تشکلهای مستقل کارگری بارها مطالب و تحلیلهای بسیار با ارزشی را ارائه داده اند. انتشار "شش نظرسنجی و گزارش به جنبش" که جای تشکر فراوان دارد بسیاری از مسائل را در مورد روحیات سیاسی، نظرات کارگران در باره تشکلهای کارگری و نگرانیهای آنها بویژه در کارخانه های صنعتی که تعداد کارگران بیش از ۳۰۰ نفر هستند را روشن میکند.

بدون کمترین تردیدی، جوهر طبقاتی مبارزه کارگران، مبارزه بر علیه ستم و استثمار سرمایه است، ستمی که هر لحظه توسط نظام سرمایه داری بر کارگران اعمال میشود. اما هرگز ستم طبقاتی تنها به خرید و فروش نیروی کار و در چارچوب کارخانه محدود نمیشود. مبارزه با سرکوب، در هر شکل، پوشش و محتوایی، جنگهای سرمایه تحت هر شکل، عنوان و بهانه ای هم در همین چارچوب معنی پیدا میکنند.

در همین راستا، آنچه که در تمام این سالها به هر دلیلی کمتر به آن توجه شده است، دیدگاه ها و نظرات کارگران نسبت به مذهب سیاسی، دلایل سکوت و بی تفاوتی آنها در مقابل سرکوبها، اعدام های دهه ۶۰، سرکوبهای جنبش دانشجویی در سالهای ۷۸، ۸۶ (البته اگر هزاران زندانی سیاسی و هزاران نفری که اعدام شدند و دانشجویان را

جزء "شکم سیرها" ندانیم) و سرکوب گسترده دو سال اخیر، بعبارت دیگر، عدم دخالت و جهت گیری مشخص کارگران در مبارزات سیاسی است. از سوی دیگر ریشه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پراکندگی مبارزات کارگری، حتی در برابر مسائلی که فقط کارگری هستند مثل عدم پرداخت دستمزدها، اخراجها و یا عدم واکنش و بی حرکتی آنها در مقابل حذف یارانه ها همه موضوعاتی هستند که پرداختن به آنها میتواند به بررسی وضعیت طبقه کارگر از نظر روانشناسی سیاسی، اجتماعی و دستیابی به راه کارها و شیوه های مختلف مبارزاتی کمک کند.

در این میان، میتوان به قطعنامه مشترک که به مناسبت ۱ ماه مه روز جهانی کارگر که در سال ۱۳۸۹ منتشر شد اشاره کرد.^(۱) این قطعنامه که در نوع خود سیاسی ترین قطعنامه کارگری دوران ما است، به بسیاری از موضوعات سیاسی و اجتماعی بدرستی پرداخته بود. از جمله آزادی زندانیان سیاسی، لغو مجازات اعدام، حقوق ملیتها و برابری حقوق زن و مرد. اما آنچه که بعنوان یکی از مطالبات کاملا سیاسی طبقه کارگر در این قطعنامه نیامده بود، تعیین جایگاه مذهب و جدائی آن از قدرت سیاسی و سیستم آموزشی یعنی لائیسیته است. اعلام نظر ۹ تشکل کارگری و شورای زنان، امضاء کنندگان آن، از آن جانی اهمیت پیدا میکند که قدرت سیاسی در ایران "هویت مذهب" دارد. آیا این موضوع ملاحظه کاری و مصلحت طلبی در مورد گرایشات مذهبی اکثریت کارگران نیست؟ آیا پس از ۳۲ سال وقت آن نرسیده بود که موضوع "مذهب امری خصوصی است" را به روشنی و صراحت مطرح کرد؟

همین موضوع را میتوان در (سال ستیز طبقاتی به جای جهاد اقتصادی، بیانیهای شماره ۱ شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر سال ۱۳۹۰) مشاهده کرد. در سراسر بیانیهای سال ۹۰ که دیدگاه سیاسی گروه مشخصی را نمایندگی میکند، و بیشتر به اعلام نظر و یا اعلام موجودیت نزدیک است تا بیانیهای کارگران برای برگزاری مراسم ۱ ماه مه، هیچ اشاره ای به "هویت مذهب نظام سرمایه داری" رژیم حاکم نمیشود. در حالی که حتی اگر طبق تعاریف قدیمی (قرن ۱۸ و اوائل قرن ۱۹) مذهب را "ابزار و وسیله" سرمایه داران برای "استثمار، تحمیق و سرکوب" بدانیم چرا و به چه دلیلی در تمام بیانیهای به چنین "ابزاری" که ۳۳ سال است در قدرت سیاسی جایگاه مشخصی دارد کمترین بهانی داده نمیشود!؟

متأسفانه هنوز در قرن ۲۱، بعضی از فعالین سیاسی، مذهب را ابزار و وسیله سرکوب سرمایه داران تعریف میکنند. در حالی که این برداشت و تعریف متعلق به قرن ۱۸ و شرایط خاص یک دوران تاریخی است. در قرن ۲۱ با تغییر و تحولاتی که اساسا با آن دوران قابل مقایسه نیستند نمیتوان هنوز هم به مذهب نگاهی "ابزاری" برای سرکوب داشت. مذهب به تنهایی، به خودی خود و بطور بنیادین سرکوبگر و تبعیض آمیز است. و باید برای جدائی آن از تمامی عرصه های سیاسی، اجتماعی، حقوقی و آموزشی مبارزه کرد.

غیر از این موضوع مهم، بیانیهای بطور مبهم و پوشیده ای به مسائل مختلفی اشاره دارد که بطور خلاصه به چند مورد آن اشاره میشود.

در قسمتی از بیانیهای از هسته های مخفی، کمیته ها و محافل مخفی در محل کار و زندگی صحبت میشود^(۲). بحث بر سر مسائل امنیتی نیست چرا که همین ابهام و نا رسانی در قسمت (مطالبات هشت گانه ای کارگران ایران - سال ۱۳۹۰) در ماده ۶^(۳)، هم دیده میشود. بیانیهای کارگران، معلمان، پرستاران، کارگران بخش خدمات، معادن و کارگران کشاورزی را به اتحاد متشکل و سازمان یافته دعوت میکند، بدون اینکه هدف مشخص یعنی "تشکیل کمیته های اعتصاب عمومی" برای سرنگونی را مطرح کند. در حالی که تعدادی از سازمانها، گروه ها و حتی فعالین سیاسی مستقل مدتها است بحث "اعتصاب عمومی" را مطرح کرده اند. و با توجه به شرایط کنونی و تجربه سال ۱۳۵۷ ضرورت "تشکیل کمیته های اعتصاب" برای تدارک و پیشبرد "اعتصاب عمومی" باید در چنین بیانیهای ای بطور صریح و روشن مطرح میشد.

در ماده ۸ مطالبات، تنها به تبعیض جنسیتی نظام سرمایه داری علیه زنان و در انتها مبارزه برای دستیابی به مطالبات طبقاتی زنان اشاره میشود^(۴) همانطور که در سراسر این بیانیهای، حکومت مذهبی، سرکوب تاریخی آن، ستم و تبعیضهای جنسیتی ۳۳ ساله رژیم "سرمایه داری و اسلامی" هیچ اشاره ای نمیشود، تبعیضهای جنسیتی را هم تنها به نظام سرمایه داری و مطالبات طبقاتی بدون در نظر گرفتن "کلیت و مجموعه" این نظام خلاصه میکند. که درکی

اکنونمیستی از مبارزه طبقاتی (خرید و فروش نیروی کار و شرایط کار) و درک اکنونمیستی از تبعیضهای جنسیتی است.

اولا باید گفت که ستم و تبعیضهای جنسیتی بر زنان موضوعی تاریخی است و به قبل از نظام سرمایه داری و تقسیم جامعه به طبقات (پرولتاریا و بورژوازی) مربوط میشود. تبعیض و ستم بر زنان بویژه در کشورهایمانند ایران، مصر، لیبی، یمن، بحرین و عربستان سعودی "تنها و تنها" مضمون و محتوای طبقاتی ندارد. زنان که معمولا نیمی از جمعیت را در این کشورها تشکیل میدهند هم از نظر اقتصادی "بیشتر" استثمار میشوند هم از نظر سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی "بیشتر" زیر سرکوب و ستمهای جنسیتی مذهب، رژیمهای اسلامی و فرهنگ مردسالارانه قرار دارند. بدون در نظر گرفتن شرایط، وضعیت، و جایگاه سیاسی-حقوقی مشخص زنان "موجودات درجه دوم" در این کشورها، که حتی از حقوق "انسانی" و شهروندی هم محروم هستند و بدون در نظر گرفتن این موضوع که رژیم اسلامی زنان را به نماد "هویتی و ایدئولوژیکی" خود تبدیل کرده است نمیتوان همان نظریه ای را داد که در کشورهایمانند فرانسه و یا آلمان. در ثانی توجه داشته باشیم که "برابریهای جنسیتی" بعنوان یک اصل بنیادین سوسیالیستی فرا طبقاتی است.

زنده باد ۱ ماه مه روز همبستگی جهانی کارگران
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

<http://www.dialogt.org/2010/April/ghatnameh.html> ۱

۲ ما کارگران باید به دقت اشکال مبارزه سازمان یافته و متشکل خود را بر اساس شرایط و بر اساس توازن قوا انتخاب کنیم. اکنون علاوه بر مبارزات علنی، متشکل، متحد، گسترده، توده ای و اجتماعی و فراگیر و به موازات آن، بعضی از ما کارگران باید بتوانیم هسته های مخفی، کمیته ها و محافل مخفی را در محل کار و زندگی خود ایجاد کنیم. ما نباید تمام نیرو و امکانات خود را در معرض دید و حمله ی نظام سرمایه داری قرار دهیم.

۳ ماده ۶- پیروزی کارگران جز با اتحاد متشکل و سازمان یافته ی تمامی اقشار طبقه ی کارگر اعم از کارگران صنعتی، معلمان، پرستاران، کارگران بخش خدمات، معادن، کارگران کشاورزی و ... ممکن نیست. ما ضمن اتحاد با تمام کارگران ایران و منطقه و حمایت از مطالبات کارگران مهاجر در ایران از جمله کارگران افغانی، خود را متحد و پشتیبان مبارزات کارگران در سراسر جهان می دانیم.

۴ ماده ۸ - نظام سرمایه داری از تبعیض جنسیتی-اقتصادی- سیاسی- اجتماعی علیه زنان بهره و سود می برد، همچنین کار کودکان منبع سودهای سرشار برای نظام انگلی سرمایه داری است؛ ما برای متشکل کردن هر گونه مبارزه برای دستیابی زنان به مطالبات طبقاتی خود و نیز برای تقویت جنبش لغو کار کودک از هیچ مبارزه ای فروگذار نخواهیم کرد